



در درس‌های گذشته به معرفی دو نیروی مذهبی و استبدادی و رابطه آنها با یکدیگر پرداختیم. در این درس پیدایش نیروی سوم که منورالفکری نامیده می‌شود و پیامدهای آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. منورالفکری، به یک جریان فکری و عملی وارداتی اشاره دارد که تحت تأثیر جریان روشنگری^۱ در غرب شکل گرفته است. روشنگری یک جریان فکری و عملی متکی بر یک معرفت‌شناسی خاص است که در ۴۰۰ سال (قرن هفده تا بیست) تاریخ اندیشه غرب حضور داشته است. نفی معرفت‌وحیانی و اکتفا به دانش عقلی و تجربی و تأکید بر علوم تجربی از ویژگی‌های جریان روشنگری است.

عناصر دیگر اندیشه روشنگری در غرب عبارت‌اند از: **انسان‌محوری** در مقابل خدامحوری، بدین معنا که انسان در این جهان تحت هیچ حاکمیتی جز قوانین طبیعی قرار ندارد و خواست و اراده او بر همه چیز دیگر مقدم است. **جدایی دین از سیاست**، بدین معنا که دین فقط مربوط به رابطه انسان‌ها و خدا می‌شود و نمی‌تواند برنامه‌ای برای نظام اجتماعی انسان‌ها داشته باشد و **جدایی دین از علم**، بدین معنا که اصولاً مفاهیم و معارف دینی، مجموعه‌ای از معتقدات قلبی هستند که ارتباطی به جهان واقعی که همان عالم طبیعت است، ندارند. به همین جهت قابلیت اثبات علمی ندارند و هر کس مطابق با ذوق و سلیقه خود به اموری معتقد است و به آنها اهمیت می‌دهد.

با پیدایش نیروی منورالفکری، سه نیرو در جامعه ایران، رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند و هر یک به تناسب جایگاه اجتماعی فرد، به طریقی خاص، قدرت خود را تأمین نموده و با وسایلی متناسب در جامعه اعمال قدرت می‌کنند. نیروی منورالفکری، نیروی تازه بنیادی است که هویت معرفتی و آرمان‌های اجتماعی خود را با همگرایی فکری، فرهنگی و سیاسی با غرب تعیین کرده و با فاصله گرفتن از دین و اندیشه‌های دینی تشخص ویژه‌ای یافته است، از این رو، هویت معرفتی و آرمان‌های اجتماعی آن نه تنها برای دو نیروی مذهبی و استبداد، بلکه برای کسانی که با آن همراه شوند نیز، چندان آشکار نیست.

۱. Enlightenment

مواجهه با غرب

اولین آشنایی ایرانیان با جامعه مدرن غرب از طریق مواجهه با ظاهری‌ترین و پایین‌ترین سطوح این جامعه یعنی سیاست، اقتصاد، تکنولوژی و فناوری رخ داد، نه با بنیادهای معرفتی آن؛ مثلاً در جنگ‌های میان ایران و روس، قدرت نظامی انگلستان که متحد با روسیه بود، خود را نشان داد و فاصله اقتدار و توان نظامی و صنعتی غرب برای اولین بار مشاهده شد و مردم و به خصوص نخبگان مشاهده کردند که قدرت صنعتی و علمی غرب پیشرفت‌های شگرف کرده است. این در حالی بود که بنیادهای معرفتی این جهان مدرن نو پدید برای عموم مردم ناشناخته بود و مورد توجه قرار نمی‌گرفت.

آشنایی با همین جاذبه‌های ظاهری غرب و ضعف تفکر دینی و سستی در ایمان و عدم اعتقاد به سنت‌های الهی و آسمانی از جمله عواملی بود که زمینه‌گرایی به غرب را در برخی افراد ایجاد می‌کرد و سبب نفوذ سبک زندگی غربی و به دنبال آن، اندیشه‌های روشنگری به داخل ایران می‌شد. این دو عامل بیش از همه در میان رجال سیاسی و دربار به چشم می‌خورد زیرا این رجال بودند که اولاً به غرب مسافرت می‌کردند و ثانیاً به دنبال کسب قدرت و لذت و رفاه در زندگی بودند و اعتقاد دینی بسیار ضعیفی داشتند. قدرت سیاسی در ایران که تا آن روز به صورت استبداد ایلی خود را نشان می‌داد و به دنبال سنت‌های ایلی خود بود، با اینکه از آموزه‌های مذهبی اثر می‌پذیرفت اما به عنوان رقیب تاریخی نیروی مذهبی، کمتر جذب تعالیم دینی می‌شد و کمتر دینداری در آن نفوذ می‌کرد و بیشتر در ستیز با دین بود. به همین جهت، رجال سیاسی آمادگی جذب به زندگی غربی را بیشتر داشتند. پس از رجال سیاسی، از میان دیگر اقشار شهری، پیش از همه بازاریان، با غرب روبه‌رو می‌شدند؛ چرا که بازار در کار تجارت بود و از امکانات مالی و رفاهی مناسب نیز برخوردار بود. همچنین فرزندان از شخصیت‌های سیاسی و ثروتمند که برای تحصیل راهی غرب می‌شدند و جذب سبک زندگی غربی و بنیان‌های معرفتی آن می‌گردیدند، از انتقال‌دهندگان روشنگری غرب به ایران شمرده می‌شوند. بنابراین، نیروی اصلی منورالفکرها از میان رجال سیاسی و کسانی که با غرب در رفت‌وآمد بودند پدید آمد و از میان آنها کسانی که بیشتر در غرب تحصیل کرده بودند رهبری فکری این جریان را عهده‌دار شدند. علمای دینی گرچه خود ارتباط مستقیم با غرب نداشتند اما از طریق این رجال سیاسی و برخی تجار، با سبک زندگی غربی و برخی اندیشه‌های آن آشنا شدند و تقابل آن با زندگی دینی و معرفت و فرهنگ الهی را یافتند و احساس کردند که درباریان و سفیران و شخصیت‌هایی از این قبیل در حال تغییر فکر و اندیشه و تحول در روش زندگی هستند.

غرب‌ستیزی نیروی مذهبی

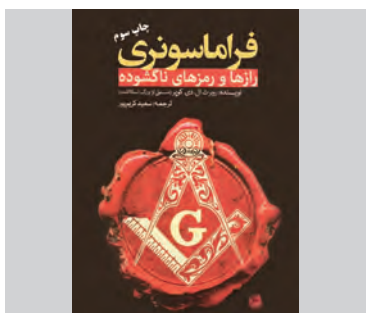
همان عاملی که در اوایل حکومت قاجار، یعنی دوران فتحعلی‌شاه، نیروی مذهبی را به سوی همکاری با دربار سوق می‌داد، در دوران ناصرالدین شاه قاجار زمینه‌ستیزی این دو با یکدیگر را فراهم آورد. در دوره فتحعلی‌شاه هجوم روسیه تزاری به ایران، دربار ایران را عملاً رویاروی دشمن خارجی قرار داده بود و نیروی مذهبی برای مقابله با روس چاره‌ای جز حمایت از دربار نداشت. اما در دوران ناصرالدین شاه که ارتباط دربار با غرب گسترش یافته بود، به خصوص بعد از وزارت امیر کبیر، به دلیل نفوذ استعمار و ضعف دربار در برابر

قدرت‌های غربی - آن هم با واگذاری امتیازات سیاسی و اقتصادی به آنها مانند امتیاز رویتر - نیروی مذهبی درمی‌یابد همان جایی که باید در برابر غرب می‌ایستاد، محل نفوذ غرب شده و در خدمت اهداف بیگانه قرار گرفته است. به همین دلیل بر کدورت و اختلاف نیروی مذهبی حکومت قاجار افزوده شد.

◆ غرب‌گرایی درباریان

سفیران، وزیران امور خارجه، اشراف‌زادگان و درباریانی که برای اولین بار به منظور کسب مهارت‌ها و علوم غربی راهی اروپا شدند، مستعدترین بخش جامعه برای نفوذ غرب در ایران بودند. از سوی دیگر، نقش رجال سیاسی در اجرای سیاست‌های غربی، عامل دیگری بود که نظر رهبران فکری و سیاسی غرب به ویژه لژهای ماسونی را به خود جلب کرد.

فراماسونری که یک جریان فکری، سیاسی و حتی شبه‌دینی در غرب است و در دوره معاصر نقش مهمی در تغییر هویت فرهنگی و سیاسی در کشورهای اسلامی ایفا کرده، ریشه‌ای تاریخی در غرب دارد. ریشه فراماسونری به معماران یهودی قرون وسطی باز می‌گردد، شعار اصلی ایشان «آزادی»، «برابری» و «برادری» بود. منظور آنان از آزادی، آزادی سیاسی نبود، بلکه آزادی در نظر ایشان به معنای اباحی‌گری و در جهت تضعیف باورهای مذهبی بود و برابری و برادری نیز در قلمرو و ابعاد بشری مورد نظر آنها معنا می‌شد. فراماسون‌ها در قرن ۱۸ در انگلستان و فرانسه به قدرت قابل توجهی دست یافتند و انجمن‌های فراوانی به نام لژ تأسیس کردند.



فراماسون از کلمه فرانسوی «Franemason» به معنای «بنای آزاد» گرفته شده است. در قرون وسطی، جمعی از بناهای آزاد دوره‌گرد انجمنی مخفی برای احقاق حق خود تشکیل دادند. اما بعدها، این انجمن سری تبدیل به یک انجمن عقیدتی شد که در قرن‌های ۱۸ و ۱۹، از اعیان و اشراف متمول کشورها تشکیل می‌شد و عقاید استعماری را رواج می‌داد و افکار مربوط به حاکمان استعمارگر را تبلیغ می‌کرد. میرزاملکم‌خان از اولین فراماسون‌های ایران است که به عضویت این انجمن در پاریس درآمد و خودش این انجمن پنهانی را در ایران با نام «فراموش‌خانه» در تهران بنیان نهاد.

◆ عضویت رجال سیاسی در لژهای ماسونی

میرزا عسکرخان از اولین ایرانیانی است که به عضویت لژهای ماسونی درآمد. وی به عنوان سفیر ایران از طرف فتحعلی شاه به دربار ناپلئون فرستاده شد تا بین ایران و فرانسه علیه دشمن مشترک، یعنی روسیه اتحاد برقرار کند. لژ فراماسونری انگلیس در فرانسه به دلیل آنکه انگلیس به عنوان متحد روسیه با ناپلئون درگیر بود، با میرزا عسکرخان ارتباط برقرار کرد و به سرعت وی را به عضویت لژ درآورد. عسکرخان در یک سخنرانی شمشیر خود را به لژ تقدیم می‌کند و می‌گوید: «با این شمشیر در بیست و هفت جنگ برای وطن خود خدمت کرده‌ام.»^۱

میرزا ابوالحسن ایلچی سفیر ایران در انگلیس نیز از جمله افراد دیگری بود که به عضویت لژهای ماسونی درآمد. وی به مدت ۳۵ سال بالاترین مشاغل رسمی از جمله وزارت امور

۱. اسماعیل راین، فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۳۰۹.

خارج را برعهده داشت. همچنین قرارداد ترکمنچای و گلستان و بیشترین اسناد مربوط به حقوق بگبران انگلیس به امضای او رسیده است. بدین ترتیب، اولین چهره‌های منورالفکری در ایران با عضویت در لژهای ماسونی و پذیرش اندیشه‌های آنان شکل گرفت.

به نظر شما چرا میرزا عسکرخان شمشیر خود را به لژ تقدیم کرد؟ این کار او چه معنایی دارد؟

تأسیس لژها و ترویج منورالفکری

میرزا ملکم‌خان، اولین ایرانی است که به تأسیس لژ پرداخت، نام آن را فراموش‌خانه گذاشت و اندیشه‌های ماسونی را گسترش داد؛ به همین جهت، او را پدر منورالفکری ایران دانسته‌اند.^۱ ملکم‌خان، توجه تمام به مظاهر فرهنگ غرب و تقلید و پیروی از آنها را تنها راه سعادت می‌دانست. اما معتقد بود باید در تغییر ایران، از برخورد صریح پرهیز کرد و در پوشش ادبیات دینی، سخن گفت.^۲

میرزا حسین‌خان ایلچی، که مدتی شاگرد ملکم‌خان در فراموش‌خانه بود، با مشورت ملکم‌خان که سفیر ایران در انگلیس بود، قرارداد رویترا منعقد کرد که بر پایه آن، امتیاز بهره‌برداری از معادن، مراتع، جنگل‌ها، زمین‌های حاصلخیز، گمرکات جنوب، حق کشیدن خطوط مخابرات، راه‌آهن و مترو برای تهران و نیز تأسیس شعبه‌های پست و بانک، در برابر یک وام با سود پنج درصد، به مدت هفتاد سال به یک تاجر یهودی انگلیسی واگذار گردید.

یکی دیگر از فراماسون‌های ایران، تقی‌زاده است که در سال‌های حکومت رضاخان به وزارت رسید. او می‌گوید: «ایرانیان خیال

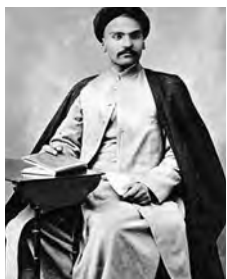


میرزا ملکم‌خان فرزند میرزا یعقوب از ارمنیان جلفای اصفهان بود که به دین اسلام درآمده بود. اما کمتر کسی اسلام میرزا یعقوب را جدی می‌گرفت و وی خود را خویش‌وند ژان ژاک روسو فیلسوف سیاسی فرانسوی می‌دانست. ملکم در ده‌سالگی به پاریس رفت و پس از هفت سال تحصیل به ایران آمد و درصحنه سیاسی ایران فعال شد. در زمان ناصرالدین شاه، فراموش‌خانه را که شعبه‌ای از فراماسونری بود، به شکل مخفی در ایران تأسیس کرد و اندیشه‌های غربی را در ایران تبلیغ می‌کرد. وی نقش اساسی در قرارداد استعماری رویترا با انگلیسی‌ها داشت. این قرارداد سبب شد که وی در ایران به عنوان «دشمن دین و دولت» شناخته شود. وی همچنین واسطه قرارداد لاتاری (بلیط بخت‌آزمایی) با خارجی‌ها شد که البته درآمد آن به جیب خودش می‌رفت.

۱. میرزا ملکم‌خان از ارمنه جلفای اصفهان بود که مسلمان شده بود. وی برای تحصیل به فرانسه رفت و پس از بازگشت، بارها برای مأموریت‌های سیاسی به اروپا سفر کرد. او اولین فراموش‌خانه را تأسیس کرد و در اجرای قرارداد رویترا با وی همکاری می‌کرد. وی در زمان صدارت مشیرالدوله، مشاور وی و سفیر ایران در انگلستان بود.

۲. حامد الگار، میرزا ملکم‌خان، ص ۱۳ و ۱۴.

می‌کنند که آنها در گذشته یک تمدن عالی درخشان مانند تمدن یونانیان داشته‌اند. وقتی که حقایق علمیه و تاریخیه مثبتیه در جلو نظر آنها گذارده شود، خواهند دید که ایران به علم و ترقی دنیا کمک زیادی نکرده... این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران: ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس» همچنین می‌گوید: «تنها راه پیشرفت ما این است که از فرق سر تا ناخن پا یکسره فرنگی شویم. من بودم که اولین بار بمب تسلیم به اروپایی را در جامعه آن روز ایران منفجر کردم.»^۱ دکتر شریعتی در حاشیه عبارت وی می‌نویسد: «همین راه هم دروغ می‌فرمود... آن مرحوم حتی در ننگ هم اصالت نداشت و بمب تقلید و رجز تسلیم، حق میرزا ملکم‌خان، لا تاری آذداست».^۲ یعنی او در همین خیانت به ملت هم استقلال فکر نداشت و دنباله‌رو ملکم‌خان بود. جریان منورالفکری، از یک طرف عامل اصلی قراردادهای ننگین با غرب بودند و از طرف دیگر در برابر جنایت‌های کشورهای غربی سکوت می‌کردند. نمونه بارز این امر، ماجرای قحطی بزرگ سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ مشاهده می‌شود که به علت کاهش بارندگی و بی‌کفایتی احمدشاه، توزیع گندم کاهش یافت و همان خواروار و گندم موجود، توسط دولت‌های خارجی و مخصوصاً انگلستان به تاراج می‌رفت و موجب مرگ و میر ایرانیان زیادی شد.^۳



سیدحسین تقی‌زاده در خانواده‌ای مذهبی در ۱۲۵۷ در تبریز به دنیا آمد. ابتدا به تحصیلات حوزوی پرداخت و سپس تحصیل ریاضی و زبان خارجی را پیش گرفت و وارد سیاست شد و در دوره‌های مختلف مجلس شورای ملی نماینده تبریز و تهران بود. وی به میرزا ملکم‌خان و اندیشه‌های وی علاقه نشان داد و به او نزدیک شد. و از اندیشه‌های قبلی خود که مخالفت با غرب بود، دست برداشت و در دوره مشروطه از مخالفان سرسخت شیخ فضل‌الله نوری شد. وی به عالی‌ترین مقامات فراماسونری در ایران رسید. او در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

پیامدهای توسعه منورالفکری

منورالفرکان با نگاه اجتماعی نوین، نظام اجتماعی جدیدی پدید آوردند که با تقلید از غرب شکل می‌گرفت و سلطه سیاسی و اقتصادی کشورهای غربی را لازم داشت. منورالفرکان به حذف همه احکام الهی می‌اندیشیدند و خواهان تشکیل مجلسی بودند که به تقلید از مجالس فرنگی، براساس ضوابط بشری به تدوین قانون بپردازد. دربار و در رأس آن شاه مستبد قاجار، به دلیل نفوذ سیاست‌های خارجی

۱. روزنامه کاوه، شماره ۷ ذی‌القعدة ۱۳۳۸ ق

۲. بخت‌آزمایی. بخت‌آزمایی نوع جدیدی از قمار بود که مؤسسات غربی راه انداخته بودند و به تازگی در ایران شایع شده بود. این مؤسسات بلیط‌هایی را می‌فروختند و سود بسیار زیادی بدون کار به دست می‌آوردند و با قرعه‌کشی به چند نفر از خریداران بلیط جایزه‌های چشم‌گیر می‌دادند و بدین وسیله مردم بیشتری را برای خرید بلیط تحریک می‌کردند. معمولاً طبقات پایین جامعه این بلیط‌ها را به امید بردن جایزه و یک شبه ثروتمند شدن، می‌خریدند.

۳. علی شریعتی، «چه باید کرد؟»، مجموعه آثار، ج ۲۰، ۲۳۸.

۴. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: دو کتاب «قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران» و «هولوکاست ویکتوریاتی در ایران»، تألیف محمدقلی مجد، ترجمه محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ایران و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

روس و انگلیس از یک سو و گسترش افکار منورالفکران از سوی دیگر، با محدودیت‌های جدیدی روبه‌رو شد. ناصرالدین شاه در حسرت اقتدار گذشتگان و اعتراض به این محدودیت‌ها می‌گوید: «می‌خواهم به شمال مملکت بروم، سفیر انگلیس اعتراض می‌کند؛ می‌خواهم به جنوب مملکت بروم، سفیر روس اعتراض می‌کند. ای مرده‌شور این سلطنت را ببرد که شاه حق ندارد به شمال و جنوب مملکتش مسافرت نماید!»^۱

نظام اجتماعی نوینی که در صورت روی کار آمدن منورالفکران پدید می‌آمد، بی‌شک ساختار سیاسی، اقتصادی و نظامی جامعه و پس از چندی نیز ابعاد فکری و فرهنگی آن را در سطحی وسیع تغییر می‌داد. این تغییرات به دلیل آنکه از راه قدرت سیاسی جامعه و با حمایت دولت‌های مسلط غربی صورت می‌گرفت، فاقد پایگاه مردمی بود و همین امر زمینه تنش‌های اجتماعی جدید را در جامعه فراهم می‌آورد.

اندیشه

چرا اهداف و آرمان‌های منورالفکری با استقبال مردم مواجه نشد؟

رقیب اصلی منورالفکری

جایگزینی حکومت وابسته به استعمار به جای استبداد ایل، که در سطح دولتمردان و خوانین جامعه قدیم پدید می‌آید و آنان را تبدیل به اشراف و اعیان جدید و با لباس‌های جدید می‌کند معمولاً بدون خشونت و از طریق درباریان یا با خشونت محدود و در چهارچوب توطئه‌های سیاسی و کودتا صورت می‌پذیرد. بنابراین، منورالفکران در رقابت با استبداد مرسوم مشکل چندانی نداشتند. اما این تغییر در ایران به گونه‌ای دیگر و با بیش از پنج دهه درگیری (۱۲۹۹-۱۲۵۰) و با تحولاتی مردمی و فراگیر همراه بود. در این فاصله حوادث اجتماعی بزرگی چون جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه پدید آمد؛ حوادثی که سبب پیدایش تنش‌های بزرگی میان جریان منورالفکری و نیروهای مذهبی شد و به تدریج این دو را در مقابل هم قرار داد.

حضور نیروی مذهبی آن هم در اوج اقتدار سیاسی سبب شد که رقابت اصلی میان دو نیروی مذهبی و منورالفکری شکل بگیرد و نیروی دربار خارج از عرصه رقابت واقع شود. نیروی مذهبی در پی اجرای احکام و قوانین اسلام، رعایت عدالت اسلامی و کاستن هر چه بیشتر از قدرت شاه بود و حتی در مواردی حذف شاه و نظام استبدادی را به نفع حاکمیت دینی خواستار می‌شد. اما منورالفکران به دنبال تغییر بنیادهای فکری جامعه و غربی کردن هویت آن و نیز وابستگی سیاسی و اقتصاد به غرب بودند.

عدم آگاهی جریان مذهبی از آرمان‌های کلان منورالفکری

در اواخر حکومت ناصرالدین شاه و در دوره حکومت مظفرالدین شاه قاجار، جنبش‌هایی علیه استبداد

۱. سیدجلال‌الدین مدنی، تاریخ معاصر ایران، ص ۷۱.

آغاز شد که در آنها هم نیروی مذهبی فعال بود و هم جریان منورالفکری. نیروی مذهبی با اتخاذ سیاست مثبت و به منظور محدود کردن اختیارات پادشاه، تثبیت حاکمیت شرعی و محول کردن اجرای عدالت به محاکم شرع، تأسیس یک مجلس قانون گذار تحت عنوان عدالت‌خانه را مطرح کرد و برای تحقق آن از همان ابزارهای جنبش تنباکو بهره برد که بی شک لازمه آن نیز همراهی گسترده مردم بود. اما این قیام بر خلاف جنبش تنباکو به رغم پیروزی نخستین خود سرانجام به نتیجه مطلوب نرسید. زیرا نیروی منورالفکری در آن راه یافته و دیدگاه‌های خود را بر آن تحمیل کرد.

نیروی مذهبی در اوج درگیری با استبداد، بدون توجه به اهداف منورالفکران و بی‌آنکه از تفاوت میان آرمان‌های دینی و باورهای منورالفکرانه غربی مطلع باشد همراهی آنان با خود را غنیمت شمردند و با سکوت از کنار آن گذشتند و حتی گاه شعارها و اهداف سیاسی آنان را در چهارچوب نگرش اسلامی خود توجیه و تفسیر می‌کردند و بسیاری از حرکت‌های دربار را که تحت تأثیر اندیشه منورالفکران شکل می‌گرفت، به جای یافتن ریشه‌های آن در منورالفکری، به استبداد شخص شاه نسبت می‌دادند و راه حل همه مشکلات را در مهار کردن آن می‌دانستند.

منابعی برای مطالعه بیشتر



رهبر معظم انقلاب در تبیین و تشریح انقلاب مشروطه و وقایع پس از آن، تحلیل قابل توجهی را بیان نموده‌اند: «چه شد که غربی‌ها، مشخصاً انگلیسی‌ها، در این مسئله (مشروطه) کامیاب شدند؛ از چه شگردی استفاده کردند که کامیاب شدند. در حالی که مردم که جمعیت اصلی هستند، می‌توانستند در اختیار علما باقی بمانند و اجازه داده نشود که شیخ فضل‌الله جلو چشم همین مردم به دار کشیده شود؛ قاعده قضیه این بود. به نظر من مشکل کار از اینجا پیش آمد که اینها توانستند یک عده‌ای از اعضای جبهه عدالت‌خواهی - یعنی همان اعضای دینی و عمدتاً علما - را فریب بدهند و حقیقت را برای اینها پوشیده نگه دارند و اختلاف ایجاد کنند. انسان وقتی به اظهاراتی که مرحوم آسیدعبدالله بهبهانی و مرحوم سیدمحمد طباطبایی در مواجهه و مقابله با حرف‌های شیخ فضل‌الله و جناح ایشان داشته‌اند، نگاه می‌کند، این مسئله را درمی‌یابد که عمده حرف‌ها به همین است که این طور می‌گفته‌اند. این حرف‌ها به نجف هم منعکس می‌شده و شما نگاه می‌کنید که همین اظهارات - انسان در کار مرحوم آقا نجفی قوچانی، در آن کتاب و در مذاکراتی که در نجف در جریان بوده، اینها را می‌بیند - و حرف‌هایی را که از سوی روشنفکرها و به وسیله عمال حکومت گفته می‌شد و وعده‌هایی را که داده می‌شد، حمل بر صحت می‌کردند. این طور می‌گفتند که: شما دارید عجله می‌کنید؛ سوءظن دارید؛ اینها قصد بدی ندارند؛ اینها هم هدف‌شان دین است! این مسائل در مکاتبات، نامه‌های صدراعظم و... به مرحوم آخوند منعکس شده است. انسان می‌بیند که حساسیت آنها را

در مقابل انحراف کم کرده‌اند؛ اما حساسیت بعضی‌ها مثل مرحوم آشیخ فضل‌الله باقی ماند؛ اینها حساس ماندند؛ اصرار کردند و در متمم، آن مسئله پنج مجتهد جامع‌الشرایط را گنجانند و مقابله کردند.

یک جمع دیگری از همین جبهه، این حساسیت را از دست دادند و دچار خوش‌باوری و حُسن ظن و شاید هم نوعی تعافل شدند. البته انسان حدس می‌زند که بعضی از ضعف شخصیتی‌ها و ضعف‌های اخلاقی و هوای نفس بی‌تأثیر نبود؛ حالا ولو نه در مثل مرحوم سیدعبدالله یا سیدمحمد؛ اما در طبقات پایین، بلاشک بی‌تأثیر نبوده که نمونه واضحش امثال شیخ‌ابراهیم زنجانی‌ست. اینها بالاخره جزء علما بودند. شیخ‌ابراهیم هم تحصیل کرده نجف بود، هم مرد فاضلی بود؛ اما تحت تأثیر حرف‌های آنها قرار گرفتند و غفلت‌زده شدند و مقداری هوای نفسانی در اینها اثر گذاشت و اختلاف از اینجا شروع شد.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت در تاریخ ۱۳۸۵/۲/۹)

روشنگری‌های شیخ فضل‌الله

برخی از منورالفکران که با شکل دینی عدالت‌خانه مخالف بودند، با طرح دسیسه‌هایی، عنوان مشروطه را که حاکی از مدل غربی مجالس قانون‌گذاری بود، مطرح کردند. اولین کسی که در میان نیروی مذهبی متوجه هویت ضد دینی منورالفکری شد، شیخ فضل‌الله نوری بود. او با مطالعه قانون اساسی بلژیک^۱ که منورالفکران ترجمه کرده بودند و شرکت در مجالسی که برای تدوین متمم قانون اساسی تشکیل می‌شد، با اندیشه آنها آشنا شد. شیخ فضل‌الله، درباری را که با عدالت‌خانه و اجرای احکام دینی کنترل شود کم‌خطرتر از حاکمیتی می‌دانست که با حمایت از قدرت‌های خارجی در برابر دین می‌ایستد. از این‌رو کوشید با طرح عنوان مشروطه مشروعه، مشروطه را که شعاری فراگیر شده بود در محدوده شرع کنترل کند.

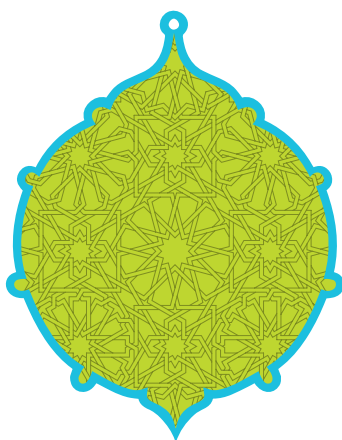
تلاش‌های شیخ فضل‌الله در آگاهی مرجعیت شیعه از جمله آیت‌الله آخوند خراسانی و آیت‌الله مازندرانی، اثرگذار بود. اما

۱. بلژیک، هم‌اکنون نیز به صورت پادشاهی اداره می‌شود.



شیخ فضل‌الله نوری (۱۲۵۹-۱۳۲۷ق) از مجتهدان طراز اول تهران و از پیشروان جنبش عدالتخواهی و مشروطه مشروعه بود. وی با پشتیبانی آخوند خراسانی اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه مبنی بر تشکیل هیئت نظارت را به تصویب مجلس شورای ملی رساند. اما وقتی مشاهده کرد که مشروطه در مسیر دیگری قرار گرفته، به سختی به مخالفت با آنان پرداخت و با اینکه جانش در خطر بود، در خانه ماند و تقاضای معاون سفیر روس را برای پناهنده‌گی به سفارت رد کرد و گفت: مسلمان نباید پناهنده کفر شود آن هم مثل من. معاون سفیر گفت: حداقل بیایید پرچم روس را بالای منزل نصب کنید و پرچم را هم نشان داد. شیخ جواب داد: اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت. معاون گفت: برای شما خطر جانی هست. شیخ پاسخ داد: زهی شرافت و آرزومندم.

منورالفکران او را متهم به حمایت از استبداد کردند. تلاش منورالفکران سرانجام سبب شد ذهنیت نیروی مذهبی نسبت به حوادث مشروطه آشفته گردد و آنان از تشخیص ماهیت و حقیقت درگیری بازماند و در نتیجه، امکان تحرک هماهنگ و مناسب، مانند آنچه در جنبش تنباکو صورت گرفت، از آنها باز گرفته شود. در متن مشروطه کسانی بودند که درگیری شیخ فضل الله با منورالفکران را تشخیص ندادند و عمل او را کوتاه آمدن در برابر استبداد قاجار دانستند و در نتیجه وی را در مقابل حریف اصلی تنها گذاردند. سرانجام شیخ فضل الله در چنین شرایطی با انتخاب آگاهانه شهادت، بر آن شد تا صورت و سیرت نیروی جدید وابسته به غرب را افشا کند. او در ۱۳ رجب، سال ۱۳۲۷ ق به دار آویخته شد. آل احمد در این خصوص می نویسد: «من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار، همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دویست سال کشمکش، بر بام این مملکت بر افراشته شد»^۱.



۱. جلال آل احمد، غرب زدگی، ص ۷۸.



پس از شهادت شیخ فضل‌الله، منورالفکران مبارزه مستقیم خود را در جهت حذف بخش دیگری از نیروی فعال مذهبی آغاز کردند. اعدام عالم برجسته مذهبی آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی - از مبارزان مشروطه - یک سال پس از اعدام شیخ فضل‌الله از آن جمله است. با ترور مرجعیت شیعه، آخوند خراسانی، آن هم هنگامی که در رأس حوزه علمیه نجف قصد عزیمت به ایران را داشت، آخرین مانع در برابر منورالفکران از میان رفت و نیروی مذهبی جایگاه برتر خود را در بین رجال سیاسی ایران از دست داد و سرانجام منورالفکران از نظر سیاسی و اجتماعی به قدرت رسیدند.

منورالفکران، زمینه‌ساز استبداد جدید

در اواخر حکومت قاجار، شرایط سیاسی ایران آشفته شده بود و قدرت مرکزی به شدت ضعیف عمل می‌کرد. نیروی مذهبی نیز که در جریان مشروطه و پس از آن، به‌سختی آسیب دیده بود توان اقدام ویژه‌ای را نداشت. در چنین شرایطی، ایجاد دولتی قدرتمند که از ظاهری مستقل نیز برخوردار باشد، می‌توانست اهداف انگلستان را تأمین کند. از این رو با کودتای ۱۲۹۹، زمینه‌های استحکام قدرت رضاخان فراهم شد و در ۱۳۰۴ وی بر تخت سلطنت نشست و تا ۱۳۲۰ با استبدادی قدرتمند به پادشاهی خود ادامه داد. رضاخان گرچه خود یک فرد بی سواد



محمدعلی فروغی (۱۲۵۴-۱۳۳۱ ه.ش) نویسنده، ادیب و سیاستمدار اواخر دوره قاجار و دوره پهلوی اول می‌باشد که در فلسفه و علوم عقلی در ایران و اروپا تحصیل کرد. در انقلاب مشروطه بسیار فعال بود. در چهار کابینه کودتا وزیر خارجه و وزیر مالیه بود. با انتقال قطعی سلطنت به رضاخان در ۱۳۰۴، اولین نخست‌وزیر او بود. یک سال بعد این سمت را از دست داد و سمت‌های دیگری را پذیرفت. در دوره وزارت خارجه او رضاشاه به ترکیه آتاتورک مسافرت کرد. این مسافرت زمینه‌ساز الگوگرفتن رضاشاه از آتاتورک شد. وی در اواخر حکومت رضاشاه که متفقین ایران را اشغال کردند، دوباره نخست‌وزیر شد و واسطه مذاکره با متفقین شد و از میان سه پیشنهاد متفقین، این پیشنهاد را که رضاشاه از سلطنت کناره‌گیری کند و پسرش جای او را بگیرد، پذیرفت و اولین نخست‌وزیر محمدرضا هم شد.

بود که به سختی قادر به خواندن و نوشتن بود، ولی ابزاری کارآمد برای جریان استعماری منورالفکری بود تا به وسیلهٔ وی به سرکوب فرهنگ برآمده از دین پردازند. کابینهٔ رضاخان محل حضور شاخص‌ترین چهره‌های منورالفکری آن دوران است.^۱

بدین ترتیب جریان منورالفکری پس از مشروطه، با حذف رقیب دینی خود از عرصهٔ سیاست، یعنی با حذف مذهب که با حمایت دولت‌های غربی انجام شد، قدرت را به دست گرفت و در جهت حذف مظاهر دینی اقدام نمود و ساختارهای اجتماعی مدرن را با روشی استعماری بنیان نهاد.

منورالفکران در دهه‌های نخستین با مبانی فکری و فلسفی تمدن غرب کمتر آشنا بودند و به همین دلیل راه رسیدن به غرب را در تقلید محض و تأمین نیازهای روزمره کشورهای غربی می‌دانستند. آنان با در دست داشتن حاکمیت سیاسی و مدیریت اجتماعی، تغییر در همه ابعاد اجتماعی جامعهٔ دینی ایران را آغاز کردند. بی‌شک جامعه‌ای که از سنت و یقین دینی بهره‌مند است و دست کم به شیوهٔ پیشین زیست خود عادت دارد، این تغییر را تاب نمی‌آورد و اگر هم به این تغییرات گردن نهد، اما نمی‌تواند با نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پدید آمده، هماهنگ شود و در نتیجه تنش‌هایی بروز خواهد کرد. منورالفکران برای غلبه بر این ناسازگاری‌ها ناگزیر به زور متوسل می‌شوند و بدین ترتیب حاکمیت آنها نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای جهان سوم نیز به سوی استبدادی جدید گام می‌نهد و استبداد استعماری را جایگزین استبداد ایلی می‌کند.

بررسی

با توجه به توضیحات بالا، چرا محصول به قدرت رسیدن جریان منورالفکری، باز هم حکومت استبدادی بود؟

قدرت استبداد جدید

همان‌طور که در درس‌های گذشته آمد، منبع قدرت حکومت‌های استبداد ایلی، روابط و مناسبات طایفه‌ای بود؛ اما منبع قدرت استبداد جدید چیست؟ استبداد استعماری بر خلاف استبداد پیشین، نه متکی بر روابط و مناسبات ایل، قبیله و طایفه است و نه بر قدرت‌های موجود در جامعه تکیه دارد؛ زیرا دارای پایگاه فکری و فرهنگی در میان مردم نیست بلکه بر پایه امواج نظامی، سیاسی و فرهنگی نوینی است که با حضور مستقیم و غیرمستقیم غرب در کشورهای جهان سوم پدید می‌آید و قدرت آن نیز برآمده از قدرت‌های مسلط جهانی است که از رقابت‌های موجود بین آنها شکل می‌گیرد.

فرهنگ، سیاست و اقتصاد کشورهای استعمارزده نیز به هیچ وجه در چهارچوب قدرت‌های داخلی قابل بررسی نیست، بلکه تابع مستقیمی از حرکت‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای استعمارگر است. از این‌رو،

۱. مانند: محمدعلی فروغی (نخست‌وزیر)، حسین دادگر (وزیر داخله)، علی‌اکبر داور (وزیر کشاورزی و تجارت)، یوسف مشار (وزیر معارف) و مرتضی قلی‌بیات (وزیر مالیه).

وقایع سیاسی بعد از مشروطه، در ارتباط مستقیم با موقعیت جهانی استعمار انگلیس، وضعیت روسیه و نیز موقعیت کلی کشورهای غربی در جنگ جهانی اول است.

به عنوان نمونه می‌توان به برخی از حرکت‌های سیاسی و اقتصادی نوین اشاره کرد که در جهت تقویت شبکه‌های سیاسی انگلستان و نیازهای اقتصادی آنها بود. نمونه بارز آن راه‌آهن سراسری جنوب تا شمال ایران است که با نادیده گرفتن اولویت شرق و غرب، از جنوب تا شمال امتداد یافت تا انتقال نیروی نظامی انگلستان را به پشت خطوط روسیه ممکن سازد. همین خط سراسری در جنگ جهانی دوم عنوان پل پیروزی را یافت.^۱ نمونه دیگر، چگونگی شکل‌گیری حکومت رضاشاه و ادامه آن توسط قدرت‌های خارجی است. حکومت پهلوی با یک کودتا و تحت حمایت انگلیس تأسیس می‌شود. پس از مدتی، رضاخان به دستور متفقین و در رأس آنها انگلیس، حکومت

را به فرزندش می‌سپارد. بار دیگر در سال ۱۳۳۲ محمدرضا با کودتای انگلیس و آمریکا دولت ملی را قلع و قمع می‌کند و بالاخره در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی وارد مرحله پیروزی می‌شود، محمدرضا با حمایت آمریکا ایران را ترک می‌کند تا شاید با سرکوب انقلاب بتواند به کشور بازگردد. در حقیقت، از تولد تا مرگ این حکومت استعمار حضور دارد.



در جنگ جهانی دوم، با اینکه ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود، اما متفقین به بهانه کمک ایران به آلمان نازی در شهریور ۱۳۲۰ از شمال و جنوب به ایران حمله کردند و تمام ایران را تصرف کردند و رضاشاه را از سلطنت برکنار کردند و پسرش را به جای او قرار دادند. در این مدت، ایران عملاً به اشغال روس و انگلیس درآمد. راه‌آهن جنوب - شمال یکی از ابزارهای اصلی انتقال سلاح از طرف انگلیس و آمریکا برای شوروی بود.

تفاوت‌های استبداد قبل و بعد از مشروطه

حکومت در ایران هم قبل از مشروطه و هم بعد از مشروطه، حکومت استبدادی است، اما این دو حکومت استبدادی به رغم شباهت‌هایی چند، تفاوت‌های مهمی دارند؛

۱ | تفاوت در منشأ قدرت

استبداد رضاخان هویتی مغایر با استبداد پیش از مشروطه داشت. زیرا استبداد پیش از مشروطه در چهارچوب روابط خوانین و اشراف شکل می‌گرفت، ولی استبداد جدید سیاست‌گذاری‌ها و موضع‌گیری‌های خود را به عنوان تابعی از نظام سلطه جهانی و استعمار تنظیم می‌کرد.

۱. دکتر مصدق در خاطرات خود می‌گوید: در جلسه ۲ اسفندماه ۱۳۰۵ مجلس شورا (که ایجاد راه‌آهن را تصویب کرد) گفتیم برای ایجاد راه‌آهن دو خط بیشتر نیست؛ آنکه ترانزیت بین‌المللی دارد و ما را به بهشت می‌برد (منظورش این بود که سود اقتصادی زیاد دارد) و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود و ما را به جهنم (منظورش این بود که این راه برای قدرت‌های بزرگ فایده دارد و ما را وارد جنگ می‌کند) و علت بدبختی‌های ما در جنگ بین‌الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند... ساخت راه‌آهن در این خط هیچ دلیلی نداشت جز اینکه می‌خواستند از آن استفاده سوق الجیشی (استفاده سیاسی و نظامی) کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می‌برد، وارد انگلیس کند. (خاطرات و تأملات دکتر مصدق، ایرج افشار، چاپ پنجم، انتشارات محمدعلی علمی، صص ۴۷-۵۲)

۲ | برخورد با ایل

تمایز دیگر مربوط به برخورد استبداد جدید با «ایل» است. استبداد قبل از مشروطه به دلیل جوشش از متن ایل هرگز با مناسبات عشیره‌ای و ایلاتی ناسازگار نبود. اما استبداد جدید که در واقع کارگزار استعمار است، نه تنها قدرت‌های داخلی را نادیده می‌گیرد بلکه با تهاجم‌های سنگین آنها را از میان می‌برد تا امنیت لازم برای گروه مهاجم فراهم آید. بنابراین در صدد نابودی قدرت‌های ایلات نیز برآمد. منع ایلات از کوچ توسط رضاخان در این راستا قابل بررسی است. از این طریق هم آنها را از جهت سیاسی و نظامی تحت کنترل درآورد و هم دامداری را به عنوان بخش مهمی از اقتصاد ایران از بین برد.

۳ | برخورد با دین

استبداد پس از مشروطه، بر خلاف سلف خود، جز در مقاطعی که گریزی از آن ندارد، در پی توجیه دینی خود نیست، بلکه سیاست آن رویارویی با مذهب است. این استبداد برای کسب پایگاه اجتماعی داخلی می‌کوشد در قالبی منورالفکرانه شعارهای سیاسی نوینی مثل ناسیونالیسم را مطرح کند. از آنجا که دین جایگاه سنت‌های اصیل اجتماعی و الهی است، استبداد به عنوان کارگزار اقتصاد و سیاست استعمار، در رسالت بنیادین خویش این سنت‌ها را به تمامی در هم می‌شکند تا راهی به سوی دنیای غرب بگشاید.

شباهت‌های استبداد قبل و بعد از مشروطه

۱ | بی‌ضابطه بودن

استبداد قبل از مشروطه، با وجود حفظ ظاهری دین، از ضوابط دینی و احکام شرعی و از اجرای عدالت گریزان است. استبداد پس از مشروطه نیز علی‌رغم پذیرش نظام‌های دنیوی غرب به عنوان آرمان خود، از نظام اداری واقعی گریزان است و حکمرانی متمرکز در یک شخص است.

۲ | خشونت

چهره هر دو استبداد خشن است. با این تفاوت که خشونت در بعد از مشروطه به مقتضای نیازهای سیاسی و اقتصادی غرب و در جهت حذف نهادهای اجتماعی صورت می‌گیرد. به عنوان نمونه محمدعلی شاه قاجار برای حفظ استبداد ایلی خود، تصمیم می‌گیرد به مجلس قانون‌گذاری حمله کند و آن را مورد تهاجم توپخانه قرار دهد. رضاخان نیز تصمیم می‌گیرد با یک دستورالعمل و از طریق پلیس و شهربانی حجاب را ممنوع کند و کشف حجاب نماید. در همین راستا، قیام مردم مشهد را به شدت سرکوب می‌کند و کشتار وسیعی به راه می‌اندازد.

شاخصه‌های منورالفکری

با توجه به آنچه گفته شد، منورالفکری جریانی است که به تفکر و اندیشه غربی و نظام سیاسی و اجتماعی آن اصالت می‌دهد و می‌کوشد که کشورهایی مانند ایران تابعی از فرهنگ و اندیشه غربی باشند. برای رسیدن به این مقصود شکل حکومت اصالت ندارد؛ حکومت، چه استبدادی باشد و چه دموکراتیک، آنچه اهمیت دارد، پذیرش سبک زندگی غرب و تقلید از آنهاست.

فعالیت کلاسی

با توجه به محتوای درس، سه ویژگی از ویژگی‌های جریان منورالفکری در ایران را ذکر کنید.

.....

.....

.....

اندیشه و تحقیق

- ▶ چرا هویت معرفتی و آرمان‌های منورالفکری در ابتدا برای خود آنها هم مشخص نبود؟
- ▶ دلیل پیروزی جریان منورالفکری در برابر جریان مذهبی چه بود؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

▶ انواع و ادوار روشنفکری

حمید پارسانیا، بخش ۵، از صفحه ۳۷ تا ۴۶.

▶ حدیث پیمانہ

نوشته حمید پارسانیا، فصل سوم.

▶ هفت موج اصلاحات

نوشته حمید پارسانیا، بخش اول از صفحه ۱۵ تا ۳۰.